

اثرات موعظه در انسان سازی



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و سلام و صلوات بر محمد مصطفی و اهل بیت

طاهرینش

موعظه یکی از روش‌های عام و مؤثر در تربیت اسلامی است که به شهادت آیات قرآن، پیامبران الهی به فرمان خداوند در تبلیغ و هدایت مردم از آن فراوان بهره برده‌اند

موعظه با تعلیم، سخنرانی و اقامه برهان تفاوت دارد و از تأثیر ویژه‌ای برخوردار است.

به هنگام وعظ، سخن به گونه‌ای به شنونده القا می‌شود که در قلب او نفوذ کرده و حالت

رقت و صفا و نورانیتی در آن به وجود می‌آورد. گرچه موعظه غالباً به صورت خطابی

القا می‌شود و از براهین عقلیه استفاده نمی‌شود، لیکن اثر آن بیش‌تر از استدلال‌های عقلی

است.

موعظه، فطرت انسان را بیدار می‌کند و در دل می‌نشیند و از دلیل و برهان و امر و نهی

بیش‌تر تأثیر دارد. پندپذیری استعدادی است که در جان انسان نهاده شده و برای قبول

تربیت آماده‌اش ساخته است. پند و نصیحت يك نیاز طبیعی است. ممکن است کسی از

تعلیم دیگران بی‌نیاز باشد اما هیچ کس نیست که از موعظه بی‌نیاز باشد. حتی دانشمندان و

افراد صالح نیز گاه گاه به موعظه نیازمند می‌شوند.

در این کتاب درباره اثرات موعظه و نصیحت در افراد
مختلف مطالب متنوعی آورده شده است.

زمستان 1401. کرمانشاه

توبه گناهکار

مرد گنهکار و ناپاکی از کنار مسجدی می گذشت ، ناگهان صدای واعظی به گوشش رسید که مردم را موعظه و امر به معروف می کرد . برای تماشای منظره به در مسجد آمد و گوش فرا داد . در این وقت واعظ این حدیث را که از امام صادق (علیه السلام) : عنوان بیان خود قرار داده بود و درباره آن سخن می گفت ، خواند

عَجِبْتُ لضعیفٍ یُعصی لقویَّ

. تعجب دارم از بنده ضعیفی که خدای قوی و قادر خود را معصیت و نافرمانی می کند . این بیان چنان تاثیری در دل آن شخص گناهکار گذاشت و از گناهان دست ^[۵۶] برداشت .

در ابتدای امر که هنوز آخوند ملا محمد تقی مجلسی شهرت کافی نداشت ، شخصی از ارادتمندانش نزد او شکایت برد که : من همسایه بدی دارم و از سوء خلق او به تنگ آمده ام . او شبها دوستان نا اهل خود را جمع می کند و تا صبح به شرابخواری و لهو و لعب مشغولند و آسایش مرا سلب کرده اند . اگر ممکن است در این زمینه عاجی کنید آخوند فرمود : امشب همه آنان را به خانه ات به مهمانی دعوت کن ، من نیز می آیم . شاید خدایتعالی بدین وسیله او را هدایت فرماید

آن مرد همه آنها را به مهمانی خواست . همسایه اش که سردهشته اشرار و اوباش بود گفت : چه شد که تو نیز به جرگه ما در آمدی ؟

. گفت : فعلا چنین پیش آمده است

آنان از دعوتش به گرمی استقبال کردند . پس ، آن شخص آخوند ملا محمد تقی مجلسی را خبر کرد و آخوند پیش از همه آنان به خانه آن شخص رفت و در گوشه‌ای قرار گرفت . همین که سر دسته اوباش با دوستانش وارد شد و چشمش به آخوند افتاد که در گوشه‌ای نشسته بود ، ناراحت شد ، چرا که آخوند از غیر جنس خودشان بود و به سبب وجود او عیش ایشان از بین می‌رفت . پس ، رئیس آنها خواست که آخوند را از آن مجلس براند ، سر صحبت را اینچنین باز کرد و گفت : راهی که شما در پیش گرفته‌اید بهتر است یا شیوه‌ای که ما داریم ؟

آخوند فرمود : برای معلوم شدن این مطلب باید هر کدام خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم کدام یک از این دو بهتر و خوشتر است

سر دسته اشرار گفت : انصاف دادی و سخن به حق گفתי . یکی از اوصاف ما این است . که چون نمک کسی را خوردیم نمکدان نمی‌شکنیم و به صاحب نمک خیانت نمی‌کنیم . آخوند فرمود : این طور که می‌گویی نیست و من حرف تو را قبول ندارم که طایفه شما اینچنین هستند

. آن شخص گفت : انکار شما بی مورد است ، زیرا این امر از مسلمات این طایفه است . آخوند فرمود : اگر چنین است من از شما می‌پرسم آیا هرگز نمک خدا را خورده‌اید ؟ آن شخص چون این سخن را شنید سر به زیر افکند و پس از اندکی از مجلس برخاست . و با همراهانش بیرون رفت

صاحبخانه به آخوند عرض کرد : کار بدتر شد ، زیرا اینان با قهر از خانه من بیرون رفتند

. آنجناب فرمود : فعلا که کار به اینجا کشید صبر کن ببینیم در آینده چه می‌شود

چون صبح شد ، رئیس اشرار به در خانه ملا محمد تقی مجلسی آمد و با دنیایی عجز و ناله عرضه داشت : سخن دیشب شما سخت در من اثر گذاشت . اکنون توبه کرده . و غسل نموده و به خدمت شما آمده‌ام تا شرایع دین را به من بیاموزید .^[۶۱] از آن پس نیز از مخلصان حق و هدایت یافتگان به راه خدا گردید^۱

پرسش اساسی

حاج میرزا مسیح تهرانی از بزرگان علمای تهران و حاکم شرع وقت بوده است . می‌گویند روزی ایشان سوار بر الاغش بوده و از کوچه‌ای عبور می‌کرده است ، زن بد کاره‌ای که از آنجا می‌گذشت به او می‌رسد و می‌گوید : حاج میرزا مسیح ، من همینطوری هستم که دیده می‌شوم . آیا تو هم همینطوری هستی که ظاهرت نشان می‌دهد ؟

می‌گویند حاج میرزا مسیح آن قدر تحت تاثیر این حرف قرار گرفت که بعد از آن اصلاً^[۶۶] از خانه بیرون نیامد و در کارهای مردم قضاوت نکرد^۲

کوشش کنید از این پس اشتباه نکنید

گویند شیخ هادی نجم آبادی به شیوه همیشگی نیمه شبی از خواب برخاست و به کنار حوض رفت تا وضو بگیرد و نماز به درگاه یگانه بجای آورد . ناگاه مردی را بر لب بام خانه دید که می‌خواست به پایین پپرد . وی از دیدن شیخ خود را باخت و از روی بام به حیات افتاد .

^۱ چهل داستان درباره امر به معروف و نهی از منکر - یدالله بهتاش

^۲ چهل داستان درباره امر به معروف و نهی از منکر - یدالله بهتاش

شیخ به سوییشت رفت ، دید بینوایی به امید دستبرد به خانه وی آمده ، خانه اغنیا را گذشته و به کاهدان زده است . شیخ از او پرسید : پایت که نشکست ؟ بیا نان و چای بخور و آنگاه برو .

سپس به مالیدن پای او سر گرم شد تا آن مرد از رنج افتادن آسوده شود . از قضا آن بیچاره همکاری داشت که در کوچه انتظارش را می کشید . دید خبری از رفیق ناشی او نشد ، ناچار بر بام رفت و به درون خانه نگریست . دید شیخ مشغول مالیدن پای رفیق وی و اندرز دادن به اوست .

شیخ متوجه او شد ، صدایش زد که : تو هم بیا با رفیقت نان و چای بخور و بعد بروید .

آن دو بینوا ترسان و لرزان و شرمسار از کرده خویش ، زیر چشمی شیخ را می نگریستند . شیخ هم به مهمانان ناخوانده پند و اندرز می داد : آدمی اشتباه می کند . شما باید روی زمین هموار و صاف بروید اما اشتباهاً روی دیوار رفتید و افتادید . کوشش کنید از این پس این اشتباه را تکرار نکنید .

آنان هم سر افکنده شده و از خانه شیخ توبه کنان رفتند که دیگر گرد دزدی نگردند^[۷۱] .

همه ی درها را بستم الا یک در

رئییسی در شهر بصره به باغی از آن خود رفته بود ، چشمش به جمال زن باغبان افتاد و خیال سوء کرد . پس ، باغبان را به دنبال کاری فرستاد و به زن گفت : درها را ببند . زن گفت : همه درها را بستم الا یک در که آن را نمی توان بست .

رئیس گفت : آن در کدام است ؟

زن گفت : دری که میان ما و خداوند است .

مرد از این سخن پند آموز زن پشیمان شد و استغفار کرد^[۷۳] .

^۳ چهل داستان درباره امر به معروف و نهی از منکر - یدالله بهتاش

وقتی عمرو لیث در زمستان با لشکرش وارد نیشابور شد و لشکر او در خانه‌ها منزل کردند . از آن جمله پیر زالی پنج عمارت داشت که سربازها در آن منازل جا گرفتند . پیر زن برای شکایت به نزد عمرو لیث رفت و به او گفت : من پیر زنی هستم که پنج عمارت دارم و لشکر تو تمام آن منازل را گرفته و اشغال کرده‌اند و این خوب نیست که من با اینکه دختر و عروس دارم ، با لشکر تو در یک منزل باشم .

عمرو گفت : تو می‌گویی لشکر من در سرما بماند ؟ و آیا اصولاً قرآن خوانده‌ای که :

[۷۵] إِنْ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ .

همانا پادشاهان وقتی وارد شهری شوند ، آن را تباه سازند و عزیزانش را خوار و ذلیل کنند و این رویه آنان است . زن چون اهل قرآن بود گفت که بلی ، چنین است که : می‌گویی ، اما عجباً که امیر این آیه را نخوانده است که خداوند می‌فرماید

[۷۶] فَتِلْكَ يَبُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ .

پس ، این خانه‌های آنهاست که به کیفر ستمکاریشان به ویرانه‌ای مبدل شده و در این . عبرتی برای مردم داناست

این سخن قرآن در امیر بسیار اثر کرد و رقت آورد و گفت : ای زن ، برو به عمارت خود ، ما الان حرکت می‌کنیم

آنگاه فرمان داد منادی ندا کند که اگر یک تن از لشکریان در خانه یکی از رعیت بماند او را بکشند . لذا لشکر حرکت کرده رفتند و در باغی در بیرون شهر سکنی گزیدند و

بدین گونه پیرزنی با یک آیه قرآن سلطانی را متنبه ساخت و رعیت را از ظلم او رهایی بخشید^[۷۷] ۵.

تیر آه سحر گاهان خطا نمی کند

گویند احمد بن طولون اول بر مردم ستم می کرد تا اینکه روزی مردم بر سیده نفیسه از ظلم او شکایت کردند . سیده نفیسه کاغذی به احمد نوشت و خودش آورد و در سر راه ایستاد تا اینکه سواره آمد . نفیسه صدایش کرد که ای احمد بن طولون

احمد بن طولون برگشت ، دید که سیده نفیسه است . از اسب پیاده شد و کاغذ را از وی گرفت . دید که نوشته است : « شما قدر تتان را در قهر و آزار و قطع ارزاق مردم صرف می نمایید . و حال آنکه می دانید تیر آه های سحر گاهان مظلومان خطا نمی کند ، بخصوص از دل هایی که به درد آوردید و جگرهایی که خراشیدید و بدنهایی که برهنه کردید . محال است که مظلوم بمیرد و ظالم باقی بماند . هر چه می خواهید بکنید ، ما شکیبایی می کنیم و از جور و ظلم شما به خدا پناه می بریم . «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^[۷۹]

احمد بن طولون همین که نامه را خواند ، هما دم از ظلم و ستم کناره گرفت و راه عدل و انصاف پیمود^[۸۰] ۶.

– انگشتی طلا

ابن عباس گفت

^۵ چهل داستان درباره امر به معروف و نهی از منکر – یدالله بهتاش

^۶ چهل داستان درباره امر به معروف و نهی از منکر – یدالله بهتاش

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انگشتی طلایی در دست مردی دید، آن را از انگشت وی به درآورد و بر زمین انداخت و فرمود: آیا کسی از شما آهنگ آتش همی کند و آن را در دست خویش می‌نهد؟

پس از آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنجا رفت، مردم آن مرد را گفتند: انگشتت را بردار و از آن بهره ببر

[۴] او گفت: چیزی را که رسول خدا دور افکنده هرگز بر نخواهم داشت^۷

— موعظه شیخ جعفر شوشتری

در جریان سفر مرحوم شوشتری به ایران هنگامی که ایشان وارد تهران گردید، انبوه مردم از جمله سفیر کشور روسیه به ملاقات ایشان رفتند. مردم تقاضای موعظه کردند و مرحوم شوشتری بنا به اصرار مردم سرش را بلند کرد و فرمود: مردم، آگاه باشید که خدا در همه جا حاضر است و به نهفته‌ی سینه‌ها داناست (انه علیم بذات الصدور). این فراز تکان دهنده و کوتاه اثر عمیقی بر مردم نهاد، به گونه‌ای که اشکها روان شد و قلبها تپید و مردم دگرگون شدند.

سفیر روسیه در نامه‌ای به امپراتور روس در این مورد نوشت: تا هنگامی که این قشر روحانیون راستین مذهبی در میان مردم باشند و مردم از آنان پیروی کنند، سیاست ما کاری از پیش نمی‌برد، چرا که وقتی یک جمله‌ی شوشتری در مجلسی این گونه [۱۱] دگرگونی ایجاد می‌کند، روشن است دستورها و فتوای آنان چه خواهد کرد^۸

مواعظ شیخ عباس قمی

در سال 1341 هجری قمری چند نفر از فضلا از شیخ عباس قمی خواش کردند که شبهای پنجشنبه و جمعه در مدرسه میرزا جعفرخان مشهد به عنوان درس اخلاق،

⁷ همان

⁸ همان

درسی را برای طلاب شروع کنند . قریب هزار تن از علماء و طلاب شهر حضور می‌یافتند و ایشان بر منبر می‌رفتند و حدود سه ساعت در قسمتهای اخلاقی صحبت می‌کردند⁽¹⁾ .

برخی از آنان که پای درسهای اخلاق و مواعظ سودمند ایشان حاضر می‌شدند ، گفته‌اند : سخنان نافذ آن مرحوم چنان بود که تا یک هفته انسان را از تمامی سیئات و پندارهای ناروا و گناهان باز می‌داشت و به خدا و عبادت متوجه می‌کرد⁹

وعظ و منبر حاج شیخ عباس قمی

مرحوم حاج شیخ عباس گذشته از محدث بودن و آن همه کتابها که به فارسی و عربی به قصد تعلیم و تربیت برای عام و خاص نوشته ، واعظی کم نظیر و از بزرگان اهل منبر هم بوده است .

بسیاری از علماء و فضلا و فقها و مردم مختلف از تجار و کسبه و افراد عادی ، از تاثیر ژرف وعظ و منبر حاج شیخ عباس قمی و مطالب نافذ و جالبی که در پای منبر از وی شنیده بودند ، یاد می‌کرد .

تاثیر بیانات این رادمرد در مستمعین حرف‌های او ، پس از سالها هم چنان مشهود بود . بی گمان محدث قمی واعظ خلق و به تمام معنا اهل منبر بوده است .

هم بیانی رسا و گویا داشته و هم محدثی بزرگ و متتبع بوده و از این رو قدر وعظ و منبر را چنان که باید ، می‌دانسته و حقش را آن طور که باید ادا می‌کرده است . در این

⁹(1) نور علم دوره دوم شماره دوم .

جا به نمونه هایی از وعظ و منبری که انسان را به یاد وعظ و منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام می انداخته ، اشاره می کنیم .

شاید مرحوم حاج شیخ عباس پیش از سال 1332 و رفتن به مشهد ، گاهی در قم منبر می رفته ، ولی شهرت او در وعظ و بیانات گیرا و منابر رسمی از مشهد و شهرهای خراسان آغاز ، و بعدها در قم و همدان ، و به ویژه در نجف اشرف زبانزد خاص و عام شد .

آوازه منبر حاج شیخ عباس قمی در مشهد مقدس بعد از سال 1332 که از قم به آن جا رفته به گوش ها رسید . او در دهه های عاشورا ، و ماه های مبارک رمضان در مشهد و شهرهای دیگر خراسان مانند نیشابور و تربت حیدریه منبر می رفته است .

ایشان در طول سالهایی که در مشهد بود ، زمستان ها به قم می آمد و به دعوت باجناب سابقش مرحوم آقا سید علی بلور فروش ، بزرگ بازاریان قم در خانه او ، و همچنین به دعوت مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری در مدرسه فیضیه ، و به دعوت کسبه و تجار در تیمچه بزرگ قم در ایام فاطمیه و دیگر مناسبت ها منبر داشته و موعظه می کرد .

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در بعضی از سالها تابستانها به همدان می رفت و علاوه بر تالیف و تصنیف به منبر می رفت .

و منبرهای او در آن جا نیز رونق زیادی پیدا کرده بود .

او تقریباً هر ساله در فصل زمستان پس از سفر مشهد ، به قم یا به طور مستقیم از راه همدان به نجف اشرف مشرف می شد و در مسجد هندی و دیگر مراکز منبر داشت . او در 6 سال آخر زندگانش که در نجف اشرف مقیم بود نیز ، دهه اول محرم و ماه مبارک رمضان در مسجد هندی منبر می رفت .

تأثیر منبرهای حاج شیخ عباس قمی

در مجلس وعظ او بزرگان فقها و علماء و مجتهدین و مدرسین و فضلا و طلاب حوزه و عامه مردم شرکت می کردند و همگی سخت تحت تأثیر وعظ و منبرش قرار می گرفتند ، به طوری که نظیرش را به یاد نداشته اند .

شیوه خطابه محدث قمی این بود که در منبر ابتدا خطبه می خواند ، سپس حدیثی را عنوان کرده ، و به مناسبت آن حدیثی دیگر ، و حدیثی دیگر و ... همه احادیث را نیز با ذکر اسناد و گاهی معرفی کوتاه یا مفصل راویان می آورده است .

منبر در ایامی خاص

منبر رفتن محدث قمی در مشهد و نجف اشرف تا روز عاشورا بود .

بعد از آن هر چه اصرار می کردند قبول نمی کرد . گاهی چند روزی در ایام بعد از عاشورا هم منبر می رفت . او درباره این تصمیم می گفت :

بیش از این ، مزاحم کار نوشتن من است . من تالیف و تصنیف را لازم و مهم تر می دانم . با این که دائماً کار وی با اخبار و روایات و احادیث و تاریخ و این قبیل چیزها بوده ، مع الوصف برای یک بار منبر رفتن یکی دو ساعت مطالعه می کرد تا مبادا کلمه ای زیاد یا کم بگوید!

منابر محدث قمی در خراسان و مشهد مقدس

آقای حاج معتمد خراسانی ، واعظ بزرگوار معاصر که در جوانی ، هنگام اقامت محدث قمی در مشهد ، منبرهای او را دیده است ، در این باره می گوید : مرحوم حاج شیخ عباس براساس فن خودش که علم الحدث بود صحبت می کرد . حدیث را براساس قواعد علم الحدیث بیان می کرد ، او آن چنان درباره حدیث شناخته داشت که وقتی بر منبر می نشست گویی جمعیت نفس نمیکشیدند مبادا یک کلمه از سخن او را نشنوند .

مجلس او نورانیت عجیبی داشت . بعد از حمد و ثنای خداوند ، اول حدیث را می خواند و می گفت که حدیث مسند است و سندش متصل به امام است ، مثلاً می فرمود :

و بالسند المتصل عن محمد بن يعقوب الكليني ، قال حدثني محمد بن يونس ، سپس تمام راویان را سه یا چهار نفر یا بیشتر ، هر چه بود ، اسامی آنها را می گفت ، تا به معصوم می رسانید . آن وقت متن حدیث را بدون کم و زیاد نقل و ترجمه می کرد . پس از آن به مناسبت بحث ، روایات چندی ، مقطوع یا مرسل نقل می کرد و بحث را ادامه می داد .

اگر اقتضای جلسه بود ، باز چند حدیث مسند دیگری را با همان آداب حدیث نقل می کرد والا بحث را به حالات رجال حدیث می کشانید .

اگر می خواست تاریخ بگوید معمولاً حالات رجال را بیان می فرمود ، و در ضمن حالات آنها باز مطالبی بیان می کرد .

سخنانش تأثیر عجیبی داشت ، چون اول خودش تحت تأثیر آن احادیث قرار می گرفت ، به همین جهت منبرش دارای قوه اشراق بود . گویا جاذبه روحی داشت .

وقتی می خواست حدیثی ، به عنوان مثال از امام صادق علیه السلام نقل کند ، توجه ویژه ای داشت که یک کلمه از سخنان آن حضرت کم و زیاد نشود .

او در همه جا منبر می رفت فقط ایام عاشورا منزل آیت الله قمی (رضوان الله علیه) که ده روز منبر دایر بود و تا ظهر آقایان دیگر منبر بودند ، پس از نماز جماعت ظهر منبر می رفت که جمعیت خاصی برای استفاده از منبر وی می آمدند .

به درخواست مؤمنین در ماه رمضان ، گاهی در مسجد گوهرشاد و گاهی در مدرسه میرزا جعفر که دور از جمعیت معمولی و ازدحام بود منبر می رفت .

در مدرسه هم با این که از ازدحام برکنار بود باز جمعیت فراوانی می آمدند . کسی که او را در بالای منبر می دید گویی کوه وقار و مجسمه زهد و تقوا را می دید . نوع فضیلت اهل علم از ارادتمندان ایشان بودند .

مرحوم آیت الله آقای شیخ کاظم دامغانی از علمای بزرگ مشهد می فرمودند :

مردم توجه ویژه ای به منبر محدث قمی داشتند و هر کس در جایی بود ، در وقت منبر ایشان خودش را به منزل آیت الله قمی اعلى الله مقامه الشریف می رسانید . وقتی هم پای منبر می نشستند ، تمام حواس آن ها به ایشان بود که چه می گویند .

منبر ایشان جز اخبار و احادیث و تاریخ ، چیز دیگری نبود ، روضه را هم خیلی ساده می خواندند ، اما چون با حال می خواندند و خودشان هم منقلب می شدند ، مردم را فوق العاده منقلب می کرد .

در یکی از سال ها روز تاسوعا در منزل مرحوم آیت الله حاج آقا حسین قمی ، از صبح همه منبری ها منبر رفتند و هر چه درباره حضرت ابوالفضل العباس سلام الله علیه بود گفتند . بعد از همه آن ها مرحوم حاج شیخ عباس منبر رفتند . وقتی وارد روضه شدند شروع کردند اشعار جناب ام البنین « لا تدعونی و یک ام البنین » را تا آخر خواندند . من از شدت گریه از حال رفتم . وقتی مرا به حال آوردند ، دیدم یازده نفر در اطراف من هنوز در حال بی هوشی هستند . خود ایشان هم حال عجیبی داشتند و گریه می کردند .

آقای محدث زاده اضافه کردند :

روضه مرحوم آیت الله قمی فقط دهه اول محرم بود و تا بعد از ظهر ادامه داشت .

روزی مرحوم والد درباره رباخواری سخن گفت و آیات و روایات آن را خواند و در نکوهش آن بحث کرد . زرگری که اهل ربا بود با شنیدن سخنان نافذ او طوری منقلب شد و تکان خورد که از کثرت وحشت دیوانه شد .

وقتی نظر آیۀ الله حائری را در باره منابر حاج شیخ عباس قمی خواستند، با یک دنیا ادب فرمودند: «هر طلبه ای را کنار منبر او ببینم و نشستن او را پای موعظه محدث مشاهده کنم تا سه روز حاضرم تمام نمازهای واجب خود را به او اقتدا کنم؛ زیرا منابر و مواعظ این مرد در شنونده ایجاد روح عدالت می کند.»^(۱۰)

وقتی بر منبر می نشست گویی جمعیت نفس نمیکشیدند

مرحوم حاج شیخ عباس براساس فن خودش که علم الحدیث بود صحبت می کرد . حدیث را براساس قواعد علم الحدیث بیان می کرد ، او آن چنان درباره حدیث شناخته داشت که وقتی بر منبر می نشست گویی جمعیت نفس نمیکشیدند مبادا یک کلمه از سخن او را نشنوند . مجلس او نورانیت عجیبی داشت . بعد از حمد و ثنای خداوند ، اول حدیث را می خواند و می گفت که حدیث مسند است و سندش متصل به امام است ، مثلاً می فرمود :

و بالسند المتصل عن محمد بن یعقوب الكلینی ، قال حدثني محمد بن یونس ، سپس تمام راویان را سه یا چهار نفر یا بیشتر ، هر چه بود ، اسامی آنها را می گفت ، تا به معصوم می رسانید . آن وقت متن حدیث را بدون کم و زیاد نقل و ترجمه می کرد . پس از آن به مناسبت بحث ، روایات چندی ، مقطوع یا مرسل نقل می کرد و بحث را ادامه می داد .

اگر اقتضای جلسه بود ، باز چند حدیث مسند دیگری را با همان آداب حدیث نقل می کرد والا بحث را به حالات رجال حدیث می کشانید .

¹⁰ عرفان اسلامی، شیخ حسین انصاریان، ج 12، ص 25

اگر می‌خواست تاریخ بگوید معمولاً حالات رجال را بیان می‌فرمود ، و در ضمن حالات آن‌ها باز مطالبی بیان می‌کرد .

سخنانش تأثیر عجیبی داشت ، چون اول خودش تحت تأثیر آن احادیث قرار می‌گرفت ، به همین جهت منبرش دارای قوه اشراق بود . گویا جاذبه روحی داشت .

وقتی می‌خواست حدیثی ، به عنوان مثال از امام صادق علیه‌السلام نقل کند ، توجه ویژه‌ای داشت که یک کلمه از سخنان آن حضرت کم و زیاد نشود .

او در همه جا منبر می‌رفت فقط ایام عاشورا منزل آیت الله قمی (رضوان الله علیه) که ده روز منبر دایر بود و تا ظهر آقایان دیگر منبر بودند ، پس از نماز جماعت ظهر منبر می‌رفت که جمعیت خاصی برای استفاده از منبر وی می‌آمدند .

به درخواست مؤمنین در ماه رمضان ، گاهی در مسجد گوهرشاد و گاهی در مدرسه میرزا جعفر که دور از جمعیت معمولی و ازدحام بود منبر می‌رفت .

در مدرسه هم با این که از ازدحام برکنار بود باز جمعیت فراوانی می‌آمدند . کسی که او را در بالای منبر می‌دید گویی کوه وقار و مجسمه زهد و تقوا را می‌دید . نوع فضیلتی اهل علم از ارادتمندان ایشان بودند .

اخلاص محدث قمی و علاقه‌مندی علماء به او

در آن اوان وی با مرحوم ادیب نیشابوری معاصر بود . عموم فضلا و طلاب شاگردان ایشان بودند و در درس معانی و بیان او در مدرسه نواب حدود 700 نفر طلبه شرکت می‌کردند . آن درس هم منحصر به این استاد بود . مرحوم ادیب به شاگردانش سفارش می‌کرد :

بروید پای منبر حاج شیخ عباس قمی و استفاده کنید .

امتیاز آن محدث بزرگ این بود که هوی و هوس را در خود کشته و از اسارت هوی و خودخواهی بیرون آمده بود .

در مدت توقف در مشهد گاهی به خارج سفر می کرد ، به نجف اشرف یا قم می رفت ، ولی تا می خواست جمعیتی جمع شود و زمینه نماز جماعت یا منبری فراهم شود ، حرکت می کرد .

در شبستان مرحوم آیت الله قمی که امروز معروف به شبستان سبزواری است یک ماه رمضان دربارہ صله رحم صحبت کرد .

منبر عجیبی بود همه چیز داشت . بعد حس کرده بود جمعیت آن جا زیاد شده ، شاید باعث لطمه به دیگران از اهل منبر باشد .

سال بعد در گوشه ای جدای از آن محیط یعنی مدرسه میرزا جعفر در صحن عتیق ، منبر رفت . در عین حال عده زیادی از طلاب و جمعی از بزرگان در این جلسات حاضر می شدند .^{۱۱}

شیخ عباس تهرانی

آیت الله نجفی مرعشی از عارف بزرگ حاج شیخ عباس تهرانی چنین یاد می کند :

من و آقای خمینی رضی الله عنه و حاج شیخ عباس به درس اخلاق میرزا جواد آقاملکی تبریزی می رفتیم ...

یکروز بعد از اقامه نماز ظهر وعصر در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام برای کاری از فیضیه عبور می کردم ، چون وارد شدم از دور دیدم که آقای روی منبر نشسته وعده ای از طلاب جوان ، پای منبر ایشان نشسته بودند وبشدت گریه می کردند!

باخود گفتم : این واعظ کیست؟چون نزدیک رفتم ، دیدم که آقا شیخ عباس تهرانی هستند . ایشان همان مطالبی را که ما می گوئیم ، می گفت . آیات وروایات را می خواند ، ماهم در منبرهایمان می خواندیم! اما این تأثیر را نداشت .

ایشان حال وهوایی داشت که انسان را منقلب می کرد ومعلوم بود ، یک واقعیتی(اخلاص)درکارش است وبه سخنان خویش رسیده وایمان دارد⁽¹⁾ .

(1) پیش شماره 4 ماهنامه مبلغان .

ملا محمد کاشانی

یکی از شاگردان او می گوید : مرحوم محمد کاشانی که از اصفهان نزد او منظومه را می خواندیم ، بسیار محقق و ملا بود و خوب درس می گفت . با اینکه معروف و مجتهد در معقول و ریاضی بود ، بسیار مقدس و متدین و ریاضت کش بود و همیشه پیش از درس ، به قدر یک ربع ساعت موعظه و نصیحت می نمود که خیلی مؤثر واقع می شد . به طوری که مصمم می شدیم با لکلیه از دنیا و مافیها صرف نظر کرده متوجه آخرت شویم⁽¹⁾ .

(1) حوزه 24 .

بر اثر موعظه امیرالمومنین علی علیه السلام جان به جان افرین تسلیم کرد

روزی شخصی بنام همام از امیرالمومنین علی علیه السلام درخواست کرد صفات متقین را برایش بیان نماید امام ابتدا قبول نکرد و فرمود: ای همام از خدا بترس و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است. ولی همام اصرار کرد و امام هم صفات متقین را برایش تبیین نمود در پایان سخن امام، همام با شنیدن این اوصاف که بیش از 110 صفت می شود طاقت نیاورد و بیهوش شد و از دنیا رفت. امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدا من از این پیش آمد بر همام می ترسیدم. سپس گفت: آیا پندهای رسا با آنان که پذیرنده آنند چنین می کند شخصی رسید و گفت: چرا با تو چنین نکرد امام علیه السلام پاسخ داد: وای بر تو، هر آجلی وقت معینی دارد که از آن پیش نیفتد و سبب مشخصی دارد که از آن تجاوز نکند. آرام باش و دیگر چنین سخنانی مگو، که شیطان آن را بر زبانت رانده است..

فرازهایی از موعظه های حضرت امام در چهل حدیث

ای عزیز، بکوش تا صاحب «عزم» و دارای اراده شوی، که خدای نخواستہ اگر بی عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان صوری بیمغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی، زیرا که آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است. و جرئت بر معاصی کم کم انسان را بی عزم می کند، و این جوهر شریف را از انسان می رباید. استاد معظم ما، دام ظلّه، می فرمودند بیشتر از هر چه گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می کند.

پس ای برادر، از معاصی احتراز کن، و عزم هجرت به سوی حق تعالی نما، و ظاهر را ظاهر انسان کن، و خود را در سلک ارباب شرایع داخل کن، و از خداوند تبارک و تعالی در خلوات بخواه که تو را در این مقصد همراهی فرماید، و رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، و اهل بیت او را شفیع قرار ده که خداوند به تو توفیق عنایت فرماید و از تو

دستگیری نماید در لغزشهایی که در پیش داری، زیرا که انسان در ایام حیات لغزشگاههای عمیقی دارد که ممکن است در آن واحد به پرتگاه هلاکت چنان افتد که دیگر نتواند از برای خود چاره بکند، بلکه در صدد چاره جویی هم بر نیاید، بلکه شاید شفاعت شافعین هم شامل حال او نشود. نعوذ بالله منها.

ای عزیز فکری کن و چاره جویی نما و راه نجاتی و وسیله خلاصی از برای خود پیدا کن. و به خدای ارحم الراحمین پناه ببر، و در شبهای تاریک با تضرع و زاری از آن ذات مقدس تمنا کن که تو را اعانت کند در این جهاد نفس، تا إِنْ شاء الله غالب شوی و مملکت [وجودت] را رحمانی گردانی و جنود شیطان را از آن بیرون کنی، و خانه را به دست صاحبش دهی تا سعادت‌ها و بهجت‌ها و رحمت‌هایی خداوند به تو عطا فرماید که تمام چیزهایی که شنیدی از وصف بهشت و حور و قصور پیش آنها چیزی نباشد، و آن سلطنت کلیه الهیه است که خبر دادند اولیای خدا از این ملت بیضای حنیف، و بالاتر از آن چیزهایی است که نه گوش احدی شنیده و نه چشمی دیده و نه به قلب بشری بطور کرده

من برای تو یک حدیث شریف از شیخ جلیل القدر، صدوق طایفه، نقل می‌کنم که بدانی مطلب چیست، مصیبت چقدر است، با اینکه این حدیث راجع به جهنم اعمال است که سردتر از همه جهنم‌هاست. اولاً باید بدانی که شیخ صدوق، که این حدیث از اوست، کسی است که تمام علماء اعلام از او کوچکی می‌کنند و او را به جلالت قدر می‌شناسند. آن بزرگوار کسی است که به دعای امام، علیه السلام، متولد شده. آن کسی است که مورد لطف امام زمان، علیه السلام و عَجَل الله تعالی فرجه، بوده، و نویسنده به طریقهای عدیده از بزرگان علماء امامیه، علیهم رضوان الله، متصل به شیخ صدوق حدیث را نقل می‌کند، و مشایخ بین ما و صدوق همه از بزرگان و ثقات اصحاب اند. پس اگر از اهل ایمانی باید به این حدیث عقیده مند باشی.

روى الصدوق باسناده عن مولينا الصادق، عليه السلام، قال: بينا رسول الله، صلى الله عليه و آله، ذات يوم قاعدا إذا أتاه جبرئيل، عليه السلام، و هو كئيب حزين متغير اللون فقال رسول الله، صلى الله عليه و آله: يا جبرئيل ما لي أراك كئيبا حزينا؟ فقال: يا محمد، فكيف لا أكون كذلك و إنما وضعت منافخ جهنم اليوم. فقال رسول الله، صلى الله عليه و آله: و ما منافخ جهنم يا جبرئيل؟ فقال: إن الله تعالى أمر بالنار فأوقد عليها ألف عام حتى احمرّت، ثم أمر بها فأوقد عليها ألف عام حتى ابيضّت، ثم أمر بها فأوقد عليها ألف عام حتى اسودّت، و هى سوداء مظلمة. فلو أن حلقة من السلسلة التي طولها سبعون ذراعا وضعت على الدنيا، لذابت الدنيا من حرّها، و لو أن قطرة من الزقوم و الضريع قطرت فى شراب أهل الدنيا، مات أهل الدنيا من نتنها. قال: فبكى رسول الله، صلى الله عليه و آله، و بكى جبرئيل، فبعث الله إليهما ملكا، فقال: إن ربكما يقرأ كما السلام و يقول: إني أمنتكما من أن تذنبا ذنبا أعذبكما عليه - انتهى. [10] حاصل ترجمه حدیث شریف این است که «در بین اینکه روزی رسول خدا، صلى الله عليه و آله، نشسته بود جبرئیل آمد در خدمتش، در صورتی که افسرده و محزون بود و رنگش متغیر بود. پیغمبر فرمود: «ای جبرئیل چرا تو را افسرده و محزون می بینم؟» گفت: «ای محمد، صلى الله عليه و آله، چرا چنین نباشم در

صورتی که امروز گذاشته شد دمه‌ای جهنم». پیغمبر خدا، صلى الله عليه و آله، گفت: «چه چیز است دمه‌ای جهنم؟» عرض کرد: «همانا خدای تعالی امر فرمود به آتش، بر افروخته شد هزار سال تا سرخ شد. بعد از آن امر فرمود به آن افروخته شد هزار سال تا سفید شد. پس از آن امر فرمود به آن، افروخته شد هزار سال تا سیاه شد و آن سیاه و تاریک است. پس اگر یک حلقه از زنجیری که بلندی آن هفتاد ذراع است گذاشته شود بر دنیا، هر آینه آب می شود دنیا از حرارت آن. و اگر قطره یی از زقوم و ضریع آن بچکد در آب های اهل دنیا، همه می میرند از گند آن.» پس گریه کرد رسول خدا، صلى الله عليه و آله، و جبرئیل گریان شد. پس خدای تعالی فرستاد به سوی آنها فرشته ای. عرض کرد: «خدای شما سلام می رساند به شما و می فرماید من ایمن کردم شما

دو تن را از اینکه گناهی کنید که عذاب کنم شما را به واسطه آن.» ای عزیز، امثال این حدیث شریف بسیار است، و وجود جهنم و عذاب الیم آن از ضروریات جمیع ادیان و واضحات برهان است، و اصحاب مکاشفه و ارباب قلوب در همین عالم نمونه آن را دیده اند. درست تصور و تدبر کن در مضمون این حدیث کمر شکن، آیا اگر احتمال صحت هم بدهی، نباید مثل دیوانه ها سر به بیابان بگذاری؟ چه شده که ما این قدر در خواب غفلت و جهالتیم؟ آیا ملکی مثل رسول الله و جبرئیل بر ما نازل شده و ما را از عذاب خدا ایمن کرده؟ با اینکه رسول خدا و اولیاء او تا آخر عمر هم از خوف خدا قرار نداشتند و خواب و خوراک نداشتند. ولی کارخانه خدا از خوف غش می کرد. علی بن الحسین، علیهما السلام، امام معصوم، گریه ها و زاریهایش و مناجات و عجز و ناله هایش دل را پاره پاره می کند. ما را چه شده که هیچ حیا نکرده در محضر ربوبیت این قدر هتک حرمت و نوامیس الهی را می کنیم؟ ای وای بر ما و بر غفلت ما! ای وای بر ما و بر شدت سكرات موت ما! ای وای بر حال ما در برزخ و سختیهای آن، و در قیامت و ظلمتهای آن! ای وای بر حال ما در جهنم و عذاب و عقاب آن!^{۱۲}

مواعظ شیخ جعفر شوشتری

آیة الله العظمی اراکی، از مرحوم آیة الله العظمی حائری، موءسس حوزه علمیه قم نقل کرده است که روزی پای منبر مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری بودم که در

اوج سخن به ناگاه خطاب به انبوه مردم گفت:

«هان ای مردم! می خواهم شما را بیازمایم که آیا اهل ایمان هستید یا نه؟ چرا که خدا در قرآن می فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال)

«ایمان آوردگان تنها کسانی هستند که چون نام خدا برده شود، خوف بر دل‌هایشان چیره می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آنان تلاوت شود، ایمانشان افزون می‌گردد و بر پروردگار خویش توکل می‌کنند.»

اینک، آیاتی از قرآن را برای شما تلاوت می‌کنم تا با دیدن اثر گذاری قرآن یا عدم اثرپذیری شما معلوم گردد که به راستی اهل ایمان هستید یا نه؟

آیه الله حائری می‌افزایند: با سخن مرحوم شوشتري، من سخت بر خود لرزیدم و به فکر فرو رفتم که اگر آیاتی تلاوت کرد و در من اثر و انعکاسی نداشت، چه خاکی بر سرم کنم؟ در این حال، خویشتن را جمع و جور کردم و آماده نشستم تا آیات را آن گونه که شایسته گوش جان سپردن به قرآن است، بشنوم.

آن گاه او به تلاوت قرآن پرداخت و آیاتی چند با شور وصف ناپذیری تلاوت کرد و خدای را سپاس که آن آیات در من اثر عمیق نهاد.

همچنین حضرت آیه الله العظمی آقای شیرازی نقل کرده اند که:

در جریان سفر مرحوم شوشتري به ایران، هنگامی که ایشان وارد تهران گردید، انبوه مردم از جمله سفیر کشور روسیه به ملاقات ایشان رفتند.

مردم تقاضای موعظه کردند و مرحوم شوشتري بنا به اصرار مردم، سرش را بلند کرد و فرمود: مردم! آگاه باشید که خدا در همه جا حاضر است و به نهفته سینه ها

دانا است؛ «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۱۳)

این فراز تکان دهنده و کوتاه، اثری عمیق در مردم نهاد؛ به گونه ای که اشکها روان شد و قلبها تپید و مردم دگرگون شدند.

سفیر روسیه در نامه ای به امپراطوری روس در این مورد نوشت:

«تا هنگامی که این قشر روحانیون راستین مذهبی، در میان مردم باشند و مردم از آنان پیروی کنند، سیاست ما کاری از پیش نمی برد؛ چرا که وقتی یک جمله شوشتری در یک مجلس عظیم، این گونه دگرگونی ایجاد می کند، روشن است که دستورات و فتوای آنان چه خواهد کرد.»^(۱۴)

شیخ مرتضی انصاری واعظ

مرحوم حاج انصاری واعظ در مبارزه با کانون ظلم و ستم و نیز علیه مظاهر فساد و فحشا و منکرات بسیار فعال بود که به یک نمونه آن اشاره می شود:

در زمان متفقین (۱۳۲۱ ش) چند باب مغازه شراب فروشی در مجاورت آستانه وجود داشت و از طرفی به علت خشکسالی، مردم قم به ویژه اغلب کشاورزان از داشتن آب محروم و در مضیقه بودند. در همین راستا، آب رودخانه قم توسط مردم محلات و نیم آورد به پشتیبانی قدرت نخست وزیر وقت، صدرالاشراف محلاتی، به کلی به روی مردم قم بسته شد. اعتراضات مردم قم هم به جایی نرسید. به ناچار مردم به ویژه کشاورزان قم به ستوه آمدند و با تهیه ماشینهای متعدد برای در هم شکستن بندهای سدّ آب رودخانه بر آن شدند تا راهی محلات شوند. درگیری و زد و خورد طرفین قطعاً منجر به کشته شدن افراد می گردید.

حاج انصاری واعظ با درک موقعیت خطیر و برای جلوگیری از فتنه بزرگ، بر فراز منبر رفت و آیات شریفه سوره واقعه را قرائت و به تفسیر و توضیح آن پرداخت.

^{۱۴} ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ترجمه الخصائص الحسینیّه، علیرضا کرمی

آیات مبارکه عبارت اند از: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ... أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ» (۱۵)

آن گاه فریاد برآورد: «ای مردم! چرا جماعتها را به هم می زنید؟ اگر می خواهید انقلاب کنید که نتیجه بگیرید، پس بریزید شراب فروشیه را به هم بزنید که در این شهر دینی و مذهبی، علیه قرآن و مقدسات مذهبی اشاعه منکرات نکنند. شما در این مغازه ها را ببندید، من از آسمان به شما آب می دهم! جنگ کردن لازم نیست.»

مردم بعد از استماع سخنان تأثیر گذار آن واعظ آبرومند، به خیابانها ریختند و با در هم شکستن مشروب فروشیه و آتش زدن مراکز فحشا و منکرات، محیط خیابانهای اطراف آستانه مقدسه را پاک سازی نمودند. شگفت آنکه به قدرت الهی، عصر همان روز ابرهائی در آسمان پدیدار شد و باران شدید باریدن گرفت و سیلی در رودخانه قم جاری گردید و تمام باغات و زراعات قم و اطراف آن به برکت این نعمت خدادادی سیراب شد.» (۱۶)

آن بزرگوار می گوید:

«زمانی در شبهای محرم در تهران، پس از نماز مغرب و عشا سه مجلس را اداره می کردم. طیب خان رضایی که بعدها توبه کرد و در حمایت از نهضت حضرت امام توسط رژیم اعدام گردید، پیش من آمد و مرا برای مجلس بار فروشان (میدان شوش) دعوت کرد. عذر آوردم و گفتم: طیب خان! من پس از نماز سه مجلس دارم و دیگر به مجلس شما نمی رسم؛ وانگهی ساعت از نیمه شب هم می گذرد. او گفت: آقای انصاری! ما ده بیست نفر بودیم که همه جور کارهای خلاف را انجام می دادیم و در اثر منبرهای

^{۱۵} واقعه / 64 - 63 و 70 - 68

^{۱۶} پیام حوزه، نشریه شورای عالی حوزه علمیه قم، ش 23 ص 255

پارسال شما از همه آنها دست کشیدیم. حالا می خواهی بیا، می خواهی نیا؛ ولی من شما را چه دعوت ما را قبول کنی و چه قبول نکنی، به زور هم که شده می آیم می برم. من هم قبول کردم و فکر کردم که مجلس بسیار خلوت است؛ اما وقتی رفتم، دیدم مجلس مالا مال از جمعیت است و از بهترین مجالس من در تهران شد.»^(۱۷)

یکی از فضلاء نجف می گوید: «ایشان یک سال در ماه مبارک رمضان، در مسجد شیخ انصاری نجف اشرف به منبر رفت. آیه الله خویی شبها در مسجد خضراء درس می فرمود. ما به ایشان می گفتیم: آقا! درس را زودتر تعطیل کنید تا به منبر آقای انصاری هم برسیم. ایشان پرسید: مگر آقای انصاری در منبر چه می گوید که شما می خواهید از درس من کم کنید؟ گفتیم: آقا! منبر ایشان گفتنی نیست، شنیدنی است و باید خود بشنوید و ببینید. ایشان، شبی درس را زودتر تعطیل کرد و به مجلس انصاری حاضر شد و از کثرت نقل احادیث در شگفت ماند و فرمود: آری، شما حق دارید؛ این مجلس خیلی قابل استفاده است. و از آن روز به بعد هر شب درس را کمی زودتر تعطیل می کرد.

حجة الاسلام و المسلمین نظام رشتی

حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمد تقی بهجت برای جمعی از سروران روحانی که در میان آنان برخی از مدرسین عالی مقام همانند حضرت آیه الله محفوظی حضور داشتند داستان زیر را بیان فرمودند:

«یکی از نوکران واقعی و با اخلاص حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مرحوم نظام رشتی واعظ شهیر تهران بود که هنوز مردم تهران روضه های سوزناک و ناله های حزن انگیزش را به یاد دارند. او قادر بود با گفتن کلمه «یا حسین» شور و ولوله ای عجیب در جمعیت ایجاد نماید، بر خلاف خطباء و وعاظ در ابتدای منبر خطبه نمی خواند بلکه

¹⁷ گفتار وعاظ، تاج لنگرودی واعظ، ج 2، صص 35 - 23

بعد از بردن نام مقدس خداوند، جمله «السلام علیک یا ابا عبدالله» را با چشم گریان و دل بریان و آه سوزان برای حضار بیان می فرمود و کمتر کسی بود که منقلب نشود.

مورخ مخلص محمد شریف رازی می نویسد:

«به خوبی به خاطر دارم در سال 1359 قمری نظام رشتی در منزل مرحوم حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ مرتضی آشتیانی در شهر ری منبر رفتند و با ضعف و پیری و کسالت چنان مردم را منقلب نمود و شور عجیبی ایجاد کرد که جمعی از هوش رفتند و بر زمین افتادند و مرحوم آیه الله آشتیانی به حال اغما و بیهوشی افتاد. هنوز مردم تهران و حومه منبرهای آتشین و روضه های سوزناک و جانسوز او را از خاطر نبرده اند.» (۱۸)

آیت الله العظمی سید محمود شاهرودی

آقای حاج سید جمال الدین موسوی ملایری نقل می کند که :

زمانی که شاه سابق پسرش را بعنوان ولیعهد انتخاب کرد ، آقای عباس آرام وزیر امور خارجه به نجف آمد که از طرف علماء ، یک تلگراف تبریک به تهران مخابره شود و تبریک بگویند!

آنها خدمت آیت الله شاهرودی آمدند . ایشان یکی از آقا زاده هارا بدنبال من فرستاد که : آقای ملایری! اینجا آمده اند و ما چگونگی برخورد با اینهارا در این جور مواقع ، نمی دانیم! و مایل نیستیم با اینها صحبت کنیم . شما بیائید! منم آمدم و مشاهده کردم که

سفیر ایران در بغداد وکنسول کربلا وعده‌ای دیگر باوزیر خارجه آقای عباس آرام
نشسته اند!

یک مرتبه وبدون مقدمه آقای شاهرودی فرمودند : اسم شما چیست؟ وبه آقای آرام
اشاره کردند . عرضکرد : عباس آرام! ایشان فرمودند : درمقابلِ اوامرِ خداوند ، رام
هستید؟ عرضکرد : فامیل بنده آرام است . فرمودند : رام ، رام . درمقابلِ اوامرِ خداوند
رامی یا نه؟ سپس آقای شاهرودی فرمودند : اگر شب اول قبر از من پرسیدند که به
این آقایان که اینجا آمده اند ، نصیحت نمودی یانه؟ آیا قرائت نماز اینهارا درست
نمودی یانه؟ آیا در مقابلِ اوامرِ خداوند ، رام می‌باشند یا سرکش؟

عرضکردند : ما مسلمان هستیم ونماز خوان می‌باشیم .

ایشان فرمود : بلی! اما اعمال شما چطور است؟ سپس مقداری از قبر وقیامت وحالاتش را
بیان کرد که همه شروع به گریه کردن نمودند! واصل موضوع که برای آن از تهران به
عراق آمده بودند ، فراموش شد وپس از شنیدن فرمایشات حضرت آیت الله شاهرودی
از خدمت ایشان مرخص شدند ورفتند.^{۱۹}

سید علی قاضی از زبان شاگردشان سید عباس کاشانی

کلاس های اخلاق ایشان به گونه ای بود که وقتی کسی از محضرشان استفاده می کرد و
با او روبرو می شدید، فکر می کردید که کسی است که 50 سال در علم اخلاق کار
کرده.

و من آنچه فهمیدم از فضیلت علمی و کمالات که در آقای قاضی بود، دیدیم که نابغه روزگار بود. هر کس یک ساعت پای درس ایشان می نشست یک دنیا معارف پیدا می کرد.

.کلاس های ایشان کجا تشکیل می شد؟

در زمانی که من بودم، کلاس ها همه در منزلشان تشکیل می شد. یک منزل محقر خرابه ای داشتند، وقتی وارد می شدیم فکر می کردیم منزل نوکر آقااست نه خود آقا! اصلاً قالی در آن خانه دیده نمی شد. یک گلیمی پهن بود خیلی هم خوش نقش بود، ولی با نایلون بافته شده بود و آن را هم عموی ایشان فرستاده بود و گفته بود اگر شما به حق الناس معتقد هستید، من این را وقف بیرونی شما کردم و برای شما نفرستادم. چون اخلاق آقای قاضی در این مسائل خیلی عجیب بود.

آقای قاضی به سید هاشم می فرمودند: من به تو و به همه شمایی که می آید این جا می گویم که من هم یکی هستم مثل شما. از کجا معلوم که شما چند نفر در کار من مبالغه نمی کنید و روز قیامت آن جاسم جارو کش کوچه ها رد شود و من هنوز تو آفتاب قیامت ایستاده باشم؟! قاضی را باید دید. با این حرف ها قاضی، قاضی نمی شود.

.آقای قاضی غیر از درس های حوزه اخلاق، درس های فقه و اصول هم می دادند؟

بله، درس خارج می گفتند. مصباح الفقیه که یک دوره فقه است که تألیف حاج میرزا آقای همدانی بود. بیان عجیبی داشتند، الهامات غیبی هم زیاد داشتند و خدا شاهد است که اگر کسی وارد می شد و کارهای آقای قاضی را که من یک مقدارش را دیدم می دید، آنوقت می فهمید که ایشان با آدم های دیگر خیلی فرق دارند.

.آن زمان هیچ وسیله ای نبود که بشود کلاس ایشان را ضبط و جمع آوری کرد؟

آن موقع تازه این بلندگوها آمده بود. بعضی از کسبه از این وسایل داشتند و دادند به طلبه ای که می رفت درس آقا که بیانات ایشان را ضبط کند، وقتی آقای قاضی ملتفت شدند، به آن طلبه فرمودند: با کمال شرمندگی و اعتذار فعلاً منت بر من بگذارید و درس دیگری بروید.

حال و هوای جلساتشان چگونه بود؟

در کلاس صبح شان شاید دویست نفر پای درس ایشان می نشستند. وقتی ایشان صحبت می کردند همه گریه می کردند. اگر بگویم تمام دویست نفر گریه می کردند، مبالغه نکرده ام. حرف هایشان هم همان حرف های اخلاقی بود. و عرض کنم خدمتتان، این حرف های من و بزرگتر از من، هر چه نسبت به این شخصیت مقدس بگویند باز صفر است.

حجه الاسلام سید حسن مسقطی

در کتاب روح مجرد (علامه طهرانی) آمده است:

مرحوم سید حسن اصفهانی مسقطی از اعظام شاگردان مرحوم قاضی بوده و با جناب آقای حداد سوابق ممتد و بسیار حسنه ای داشته اند..

آقای حاج سید هاشم حداد بسیار از آقا سید حسن مسقطی یاد می نمودند و می فرمودند: « آتش قوی داشت و توحیدش عالی بود و در بحث و تدریس و حکمت استاد بود. در مجادله چیره و تردست بود. کسی با او جرأت منازعه و بحث را نداشت، طرف را محکوم می کرد. وی در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف می

نشست و طلاب را درس حکمت و عرفان می داد و چنان شور و هیجانی بر پا نموده بود که با دروس متین و استوار خود، روح توحید و خلوص و طهارت را در طلاب می دمید و آنان را از دنیا اعراض داده و به سوی عقبی و عالم توحید حق سوق می داد .

برخی افراد شایعه کردند که اگر او به درس خود ادامه می دهد حوزه علمیه را منقلب به حوزه توحیدی می نماید و همه طلاب را به عالم ربوبی و اصل می کند.

لهذا تدریس عرفان در نجف تحریم گردید و به آقا سیدحسن هم امر شد تا به مسقط برای تبلیغ و ترویج برود.

تأثیر نفس آیت الله ملکی تبریزی

استاد فاطمی نیا: در مورد جمال السالکین، آیه الله آقا میرزا جواد آقای تبریزی می نویسند که وقتی در مجلسی می نشست می فرمود: ای مردم! یکی از نام های خدا «غفار» است! همین را که می گفت، چند نفر غش می کردند و آنان را از مجلس بیرون می بردند!

آیت الله شیخ علی پناه اشتهااردی هم فرمودند: میرزا جواد آقا تبریزی در مدرسه فیضیه درس اخلاق داشت و آن چنان تأثیر آتشین بر دل ها می گذاشت که در درسش از اثر صحبت ایشان، غش می کردند و بی هوش می شدند.

روزی به میرزا جواد آقا عرض کردند که تأثیر صحبت شما چنان است که یکی از تجار! در این جلسه حضور داشته بی هوش بر زمین افتاده است

فرموده بودند: این که چیزی نیست مولایشان امیرالمؤمنین همیشه از خوف خدا چنین حالتی بهش دست می داد.

عنایت امام حسین (ع) به پدر آخوند و تولد حسینقلی همدانی

آخوند همدانی فرزند رمضان علی چوپان بود که بعد به شغل پینه دوزی (کفاشی) روی آورد.

در اوایل زندگی، رمضان علی از داشتن فرزند محروم بود تا این که توفیق زیارت امام حسین - علیه السلام - برای او حاصل شد. رمضان علی در کنار بارگاه ملکوتی امام حسین - علیه السلام - نذر کرد که اگر خداوند متعال فرزند پسری به او عنایت کند، نامش را در زمره غلامان آن حضرت ثبت کند و او را برای ترویج مذهب جعفری تربیت کند.

پس از مراجعت از کربلا، دعای او به هدف اجابت رسید و نذرش مقبول درگاه خداوندی قرار گرفت. خداوند متعال به او دو فرزند پسر عنایت کرد که اولی را حسینقلی (نوکر امام حسین - علیه السلام -) و فرزند دوم را کریم قلی نامید.

حال و هوای درس آخوند ملا حسینقلی همدانی

آن عارف بزرگ، گاهی در اثنای درس از بیم آنکه سخنان علمی و لذت تدریس او را از یاد یار و فیض حضور باز دارد و از مبدأ هستی غافل سازد، لحظاتی را به سکوت می گذرانید.

به هنگام تدریس، شاگردانش آن چنان تحت تأثیر سخنان او قرار می گرفتند که خویش را از یاد می بردند و ساعت ها محوروحانیت کلام استاد می شدند.

علامه طباطبایی (ره) نقل می کند: «مرحوم آقا سید علی قاضی می فرمود: در ایام تشریف به نجف اشرف، روزی در معبری فردی را دیدم که کنترل کافی بر خویش نداشت. از یکی پرسیدم: آیا این مرد اختلال فکر و حواس دارد؟ در پاسخ گفت: خیر، او هم اکنون از جلسه درس اخلاق آخوند ملا حسینقلی همدانی برخاسته است و این از خود بی خودی» که در او مشاهده می شود، تأثیر کلام و تصرف روحی آن جناب است.

تربیت 300 ولی خدا از کرامات آخوند همدانی است

یکی از مهمترین کرامات آخوند ملا حسینقلی همدانی توفیق کم نظیریش در تربیت شاگرد بود به طوری که گفته‌اند سیصد تن از اولیاء الله – بزرگانی مانند آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، شیخ محمد بهاری همدانی، سید احمد کربلایی که استاد عرفان سید علی آقا قاضی بود – در محضر انوار او تربیت شدند. (برخی گفته‌اند این سیصد نفر، شاگرد و شاگرد شاگرد هستند)

شیخ آقا بزرگ تهرانی که دو سال بعد از رحلت آخوند همدانی وارد عراق شد، در مورد شعاع وسعت حوزه اخلاقی آخوند ملا حسینقلی همدانی می‌نویسد: «او شاگردانی پرورش داد که ستارگان زینت بخش آسمان علم و فضیلت شمرده می‌شود. من هر چند محضر او را درک نکردم و تشرف به حضورش نصیبم نشد، ولی عده زیادی از شاگردانی که شب و روز با او بودند و به سعادت ابدی نائل شدند، را درک کردم. آخوند آنها را از آلودگی‌های این زندگی پاک کرده بود. آنها علم را با عمل آمیخته بودند و من اثر تربیت نیکوی او را به صورت روشن در چهره آنها دیدم. او حق بزرگی بر بیشتر علمای طبقه بعد از خود، از کسانی که من دیده‌ام دارد.

کمالات معنوی و کرامات روحی آخوند ملا حسینقلی همدانی

نفوذ کلام و تاثیر نفس عجیب آخوند

تأثیر کلام و نفس آخوند چنان بود که با یک سخن، مخاطب خویش را تحت تأثیر قرار می‌داد. او در پیمودن راه حقیقت و سلوک در طریق الهی، دارای عزمی راسخ و همتی والا بود. به همین جهت، کلام و نگاهش هر شنونده و بیننده‌ای را متأثر می‌ساخت.

آیت الله نجابت شیرازی در شرح گلشن راز می‌نویسد: « آقا شیخ مجتبی لنکرانی یک زمانی برای بنده نقل کرد که شیخ علی قمی با پدر من همدرس بود. آن دو از خوش‌پوش‌های حوزه نجف محسوب می‌شدند. یعنی بهترین لباس‌ها را این‌ها می‌پوشیدند. چون درسشان هم خیلی خوب بود، در حوزه نجف مشارالیه بودند که درس را خوب می‌فهمند. به هیچ کس هم اعتنایی نمی‌کردند. یک روز آخوند ملا

حسینقلی - رضوان الله تعالى علیه - در صحن نشسته بود. در این اثنا، آقا شیخ علی قمی از در قبله وارد حرم می‌شود.

چشم مبارک آخوند ملا حسینقلی به او می‌افتد، شیخ علی به سر می‌دود تا می‌آید پهلوی آقا. آخوند ملا حسینقلی یک دقیقه در گوش او صحبت می‌کند. چه گفت؟ خدا می‌داند: دیگران هم نفهمیدند.

شیخ علی قمی عقب عقب بر می‌گردد می‌رود. با فاصله اندکی، تمام لباس‌هایش را عوض می‌کند، توی درس هم قفل می‌زند به دهنش، یعنی این لذت سخن گفتن در درس از سرش پریده بود، لذت لباس‌های پاک و پاکیزه و گران‌قیمت از سرش پریده بود، تا آخر عمرش که او را می‌دیدیم، تمام لباس‌هایش کرباس بود.

چو خورشید جهان بنمایدت چهر نماند نور ناهید و مه و مهر»

□ □ □ □ □ □ □ □ □ □

أَقَرَّرْتُ مِنَ اللَّهِ امِنْ رَسُولِهِ

□ □ □ □ □ □ □ □ □ □

عبد فرّار از اراذل و اوباش نجف اشرف بود که مردم او را در ظاهر، احترام می‌کردند تا از آزار و اذیت او در امان بمانند. این فرد شرور اگر میل به چیزی پیدا می‌کرد یا دوستدار مالی می‌شد، کسی نمی‌توانست او را از دست‌یابی به خواسته‌اش باز دارد. مردم نجف از دست او در آزار بودند. در یکی از شبها که آخوند ملا حسینقلی همدانی از زیارت حضرت امیر - علیه السلام - باز می‌گشت، عبد فرّار در مسیر راه او ایستاده بود. بدون هیچ توجهی از کنار او گذشت. این بی‌توجهی آخوند بر عبد فرّار سخت گران آمد. از جای خود حرکت کرد تا این شیخ پیر را تنبیه کند. دوید و راه را بر او سد کرد و با لحنی بی‌ادبانه گفت: هی! آشیخ! چرا به من سلام نکردی؟! عارف همدانی ایستاد و گفت: مگر تو کیستی که من باید حتماً به تو سلام می‌کردم؟ گفت: من عبد فرّارم.

آخوند ملاحسینقلی به او گفت: عبد فرّار! افررت من الله ام من رسوله؟ تو از خدا فرار کرده‌ای یا از رسول خدا؟ و سپس راهش را گرفت و رفت. فردا صبح، آخوند ملا حسینقلی همدانی رو به شاگردان نمود و گفت: امروز یکی از بندگان خدا فوت کرده هر کس مایل باشد به تشییع جنازه او برویم. عده‌ای از شاگردان آخوند به همراه ایشان برای تشییع حرکت کردند. ولی با کمال تعجب دیدند آخوند به خانه عبد فرّار رفت.؟! تشییع جنازه تمام شد. یکی از شاگردان آخوند به نزد همسر عبد فرّار رفته و از او سؤال کرد: چطور شد که او فوت کرد؟ همسرش گفت: نمی‌دانم!؟ او دیشب حدود یک ساعت بعد از اذان مغرب و عشا به منزل آمد و در فکر فرو رفته بود و تا صبح نخوابید و در حیاط قدم می‌زد و با خود تکرار می‌کرد: عبد فرّار تو از خدا فرار کرده‌ای یا از رسول خدا؟! و سحر نیز جان سپرد. عده‌ای از شاگردان آخوند فهمیدند این جمله را آخوند ملاحسینقلی همدانی به او گفته است. چون از او سؤال کردند، ایشان فرمودند: «من می‌خواستم او را آدم کنم و این کار را نیز کردم، ولی نتوانستم او را در این دنیا نگه دارم.»

□ □ منبع

کتاب شرح حال حکیم فرزانه حاج علی محمد نجف آبادی، ص 27

ماجرای اشعار ناقوسیه

آخوند ملا حسینقلی همدانی در یکی از سفرهای خود، با جمعی از شاگردان به عتبات عالیات می‌رفت.

در بین راه، به قهوه خانه‌ای رسیدند که جمعی از اهل هوی و هوس در آن جا می‌خواندند و پایکوبی می‌کردند.

آخوند به شاگردانش فرمود: یکی برود و آنان را نهی از منکر کند.

بعضی از شاگردان گفتند: اینها به نهی از منکر توجه نخواهند کرد.

فرمود: من خودم می‌روم. وقتی که نزدیک شد، به رئیسشان گفت: اجازه می‌فرمایید من هم بخوانم، شما بنوازید؟ رئیس گفت: مگر شما بلدی بخوانی؟ فرمود: بلی. گفت: بخوان.

آخوند شروع به خواندن اشعار ناقوسیه حضرت امیر مؤمنان - علیه السلام - کرد.

لا اله الا الله / حقا حقا صدقا صدقا

ان الدنيا قد غرتنا / واشتغلتننا و استهوتنا

يا بن الدنيا مهلا مهلا / يا بن الدنيا دقا دقا ...

آن جمع سرمست از لذت‌های زودگذر دنیوی، وقتی این اشعار را از زبان کیمیا اثر آن عارف هدایتگر شنیدند به گریه در آمده و به دست ایشان توبه کردند.

یکی از شاگردان می‌گوید: وقتی که ما از آن جا دور می‌شدیم، هنوز صدای گریه آنها به گوش می‌رسید.

عفو و گذشت آخوند ملا حسینقلی همدانی

علامه طهرانی از نوه آخوند نقل می‌کند: «در یکی از سفرهای زیارتی که آخوند با اصحابشان پیاده به کربلا مشرف می‌شدند، در راه، راهزنان بیابانی اموال ایشان را غارت کرده و هر چه دارند، می‌ربایند.

سپس که عارف همدانی را می‌شناسند، به حضورشان آمده و هر چه ربوده بودند، تقدیم کرده و معذرت می‌خواهند.

آخوند ملا حسینقلی فقط کتابهای وقفی را که ربوده بودند، پس می‌گیرد و بقیه کتب و اموال را نمی‌گیرد و می‌فرماید: به مجرد سرقت، من ایشان را حلال کردم؛ چو راضی

نشدم به واسطه من خداوند کسی را در آتش دوزخ بسوزاند و نمی‌خواهم به خاطر من
لقمه حرام از گلوی کسی پائین برود و موعظه در او بی‌اثر باشد.»

ایت الله حق شناس میفرمود:

□ در زمانی که بنده درس طلبگی می‌خواندم، به استادم گفتم: دایی بنده میلیاردر
است، ولی هیچ توجهی به بنده ندارد!

□ استاد گفت: این صحبت تو نشان‌ده این است که محبت دنیا در قلب تو رسوخ کرده
است، هر چه زودتر باید این محبت را از قلب خودت خارج کنی.

□ دایی کدام است؟! باید خدا و امام‌زمان (ع) رزق تو را بدهند.

□ چند سالی که من در کلاس اخلاق شرکت کردم، یک روز شیخ رضا علما پیش من
آمد و گفت: من پیش دایی شما رفته‌ام و برای شما یک ماهیانه تعیین کرده‌ام.

□ بنده وقتی این حرف ایشان را شنیدم، خیلی ناراحت شدم و گفتم: شما با اجازه چه
کسی چنین کاری کردی؟! روز قیامت در حضور پیغمبر (ص) گریبان تو را خواهم
گرفت!

□ گفت: باباجان! من به شما احسان کرده‌ام.

□ گفتم: خیر، این کار شما احسان در حقّ من نبوده است! و اگر بخواهی که من از سر تقصیر تو بگذرم، باید بروی و به دایی بنده بگویی که اگر تو پول می‌خواهی، به من مراجعه کن!

□ البته بنده در آن زمان هیچ پولی نداشتم، ولی با توجه به مقام مقدس امام زمان (ع) این حرف را می‌زدم.

□ ببینید مطالب اخلاقی چه تأثیری می‌کند! من همان کسی بودم که از دایی خودم توقع مالی داشتم.

□ ز ملک تا ملکوت، ج ۱

#نیروی_اسرارآمیز

□ □ مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی از علمای بزرگ اخلاق و سیر و سلوک در اعصار اخیر بوده است، وی که از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی و شیخ انصاری بشمار می‌رود، سخت مورد احترام و توجه میرزای شیرازی بوده است. نوشته اند مردی آمد خدمت مرحوم آخوند و ایشان او را توبه داد بعد از چند روز این شخص توبه کرده برگشت، اما قیافه او طوری شده بود که دیگر کسی وی را نمی شناخت گوشتها بدنش ریخته بود لاغر و نحیف، انگار که جز پوستی بر استخوانش نیست

□ □ چه چیز این آدم را به این صورت درآورده بود؟ و چه قدرتی او را واداشته بود که این چنین علیه خویش قیام کند؟ آخوند ملا حسین قلی همدانی که نه شلاقی داشت و نه سرنیزه ای نه توپی، نه تشری، فقط یک نیروی ارشاد داشت.

این چه وجدان نهفته ای در آن آدم بود که او را زنده کرد و آنچنان علیه خودش و علیه شهواتش و علیه این گوشتهایی که از معصیت روییده است برانگیخت؟ گفتارهای معنوی، صص 44 و 45

تأثیر گذاری بر یهود و نصاری

مورخ شهیر آیه الله شیخ محمد شریف رازی قدس سره در باره مسافرت های مرحوم طبسی به شهر های مختلف، همانند: تهران، اصفهان، شیراز، همدان، یزد و .. و استقبال کم نظیر مردم از سخنرانی های معظم له خصوصاً در همدان این گونه می نویسد

شیخ غلامرضا طبسی از مفاخر خطباء و معاریف گویندگان قرن 14 هجری است « که از حوزه علمیه قم برخاسته و صیت و صوتش جهان شیعه و اسلام را فرا گرفته و در فصاحت کلام و ملاحات سخن و بلاغت خطابه صهبان عرب را نسخ نموده و در عصر خود شور و انقلابی ایجاد کرده که در هر محفلی و بزمی و هر کوی و میدانی و هر مجلسی و عزاخانه ای سخن از او در میان آمده، به هر شهری قدم گذاشت، بلوایی از مشتاقین و ولوله ای در مریدین خویش انداخت

مسافرت وی به همدان از طریق عتبات عالیات و منابرش در آن شهرستان پس از 20 سال هنوز در خاطره هاست. اثبات خاتمیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله او در روز مبعث در همدان و دعوتش از یهود و نصارا و شرکت آنها با مسلمانان همدان حایز موفقیت بوده که از بعض ثقات که حاضر بودند، شنیدم که در آن، جای نشستن مانند غالب مجالس تهرانش، خرید و فروش شده و به قدری در آن روز مردم مسلمان و یهود و نصارا گریستند که وصف نتوان کرد. آری، تمام این موقعیت از پایه فصاحت و

بلاغت و ملاحظت سخن و ابتکارات منبری در اثر توجه و نظر حضرت معصومه علیها السلام بوده؛ همان نظری که

«به ذره گر نظر لطف آن جناب کند به آسمان رود و کار آفتاب کند»²⁰

مقابله با رضاخان

بازگشت خطیب نامدار مرحوم طبسی از کشورهای اسلامی به ایران همزمان بود با روی کار آمدن دولت رضا خان با توطئه استعمار پیر انگلیس. رضا خان حاکم مطلق العنان ایران گردیده بود و به عنوان مجری سیاستهای استعمار پیر، دین زدایی و مخالفت با مظاهر دین و مذهب را در رأس برنامه هایش قرار داده و مخالفت با مجالس سوگواری امام حسین علیه السلام، کشف حجاب و تغییر لباس و هر آنچه که مربوط به دین می شد، از برنامه های او بود.

در این زمان است که مسئولیت عالمی آگاه و متعهد و سخنرانی دلسوز و بی باک چون آقا شیخ غلامرضا طبسی ایجاب می کند که با این هجمه های به دین مقابله کند. خطیب شهیر باید آن عطیه ای که خداوند به او عنایت کرده، یعنی فصاحت و شیوایی کلام و بیان را به عنوان یک اسلحه مؤثر در راه تبلیغ دین، به کار گیرد و با دین ستیزی رضا خان مقابله کند. اگرچه دشمن بی رحم است و برای رسیدن به اهداف شوم خویش دست به هر جنایتی می زند، اما مرحوم طبسی واعظ، سکوت نمی کند و با سخنرانیهای پرشور خود در مشهد مقدس افکار را روشن و دلها را بیدار می کند. سپس از مشهد به قصد تهران حرکت می کند. گویا رضا خان می دانست که اگر پای شیخ غلامرضا طبسی به مرکز ایران، یعنی تهران برسد، شور و انقلابی را ایجاد خواهد کرد که اگر نتواند برنامه های او را از بین ببرد، لااقل افشاء کرده یا به تأخیر خواهد انداخت و باید به مانند دیگر مخالفان سرکوب یا نابود گردد.

²⁰ آثار الحجة، ج 2، ص 136.

بدین ترتیب، مرحوم طبسی را در سبزوار مسموم و شهید می کنند که بعداً در میان علماء و دانشمندان این جمله معروف شد که شیخ غلامرضای طبسی را چیز خور کردند^{۲۱}

اندرزی عجیب

مخلص در ولایت اهل بیت : جناب آقامیرزا ابوالقاسم عطار تهرانی - سلمه الله - نقل نمود از عالم بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبدالنبی نوری که از جمله تلامیذ حکیم الهی مرحوم حاج ملاهادی سبزواری بوده است در سال آخر عمر مرحوم حاجی، روزی شخصی در مجلس درس ایشان آمد و خبر داد که در قبرستان، شخصی پیدا شده و نصف بدنش در قبر است و نصف دیگر بیرون و دائماً نظرش به آسمان است و هرچه بچه ها مزاحمش می شوند به آنها اعتنایی نمی کند.

مرحوم حاجی گفتند خودم باید او را ملاقات کنم، چون مرحوم حاجی او را دید بسیار تعجب کرد نزدیکش رفت دید به ایشان هم اعتنایی نمی کند.

مرحوم حاجی گفتند تو کیستی و چکاره ای من تو را دیوانه نمی بینم از آن طرف رفتارت هم عاقلانه نیست. در جواب ایشان گفت من شخص نادان بی خبری هستم، تنها دو چیز را یقین کرده و باور دارم:
یکی آنکه: دانسته ام که مرا و این عالم را خالق است عظیم الشان که باید در شناختن و بندگی او کوتاهی نکنم.

دوم آنکه: دانسته ام در این عالم نمی مانم و به عالم دیگر خواهم رفت و نمی دانم وضع من در آن عالم چگونه خواهد بود. جناب حاجی! من از این دو علم بیچاره و پریشانحال شده ام به طوری که مردم مرا دیوانه می پندارند شما که خود را عالم مسلمانان می دانید! و این همه علم دارید چرا ذره ای درد ندارید و بی باکید و در فکر نیستید؟

این اندرز مانند تیری بود که بر دل مرحوم حاجی نشست، برگشت در حالی که دگرگون شده بود و کمی از عمرش که مانده بود دائماً در فکر سفر آخرت و تحصیل

²¹ نشریه حرم، ش 79، ویژه میقات الرضا علیه السلام، صص 10 - 13.

توشه این راه پرخطر بود تا از دنیا رفت.

هر کس در هر مقامی که باشد محتاج شنیدن موعظه و نصیحت است؛ زیرا اگر نسبت به آنچه می شنود دانا باشد، آن موعظه برایش تذکر یعنی یادآوری است چون انسان فراموشکار است و همیشه محتاج به یادآوریست و اگر جاهل باشد اندرز برایش دانش و کسب معرفت است.

از اینجاست که در قرآن مجید وظیفه هر مسلمانی را خیرخواهی و اندرز به دیگران قرار داده و فرموده: (وَتَوَا صَوًّا بِالْحَقِّ وَتَوَا صَوًّا بِالضَّبْرِ) (22) چنانچه اندرز به دیگری لازم و مورد امر خداوند است، استماع اندرز و پذیرفتن آن هم لازم است؛ زیرا امر به موعظه کردن برای شنیدن و پذیرفتن و بدان عمل کردن است و لذا مکرر در قرآن مجید می فرماید: «فَهَلْ مِنْ مَذْكِرٍ؟ آیا کسی هست اندرزهای الهی را بشنود و بپذیرد. ضمناً باید دانست که موعظه بی اثر نخواهد بود و در شنونده اثری می گذارد هرچند اثر آنی و جزئی باشد و باید از حضور در مجالس وعظ و استماع موعظه از هر کس که باشد مضایقه نکرد.

از مسلمة منقولست که گفت بامدادی به خانه عمر بن عبدالعزیز رفتم در اندرونی که پس از نماز صبح آنجا تنها بود کنیزکی آمد و قدری خرما آورد پس قدری از آن برداشت و گفت ای مسلمة! اگر مردی این را بخورد و آبی بر سر آن بیاشامد او را بس باشد؟ گفتم نمی دانم. پس پاره بیشتری از آن برداشت و گفت این چه؟ گفتم بلی این کافی است و کمتر از این نیز چنانچه اگر این را بخورد تا شب باکی ندارد که هیچ طعام دیگر نخشد. گفت پس برای چه آدمی به دوزخ رود یعنی انسانی که کفی خرما و آبی او را در روز کافی است برای چه در طلب مال دنیا حرص زند و از محرمات الهی پرهیز نکند تا به جهنم برود.

مسلمة گوید: هیچ وعظی در من چنین کارگر نشد.

غرض آنکه آدمی نمی داند که کدام سخن در او خواهد گرفت، مسلمة بسیار موعظه شنیده بود اما هیچیک در او چنان نگرفته بود که این

و نیز مشهور است و در بعض تفاسیر هم نوشته شده که «فضیل عیاض» مدتی از عمرش

در طغیان و عصیان بود تا شبی به قصد دستبرد به قافله حرکت می کرده و قافله را تعقیب می نموده، ناگاه صدای خواننده قرآن به گوشش می خورد که این آیه را می خواند: (الْمُ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ) یعنی: «آیا نرسیده وقت آنکه کسانی که ایمان آورده اند دلشان برای یاد خدا (23) خاشع شود».

فورا آیه شریفه دلش را بیدار کرد و گفت بلی وقتش رسیده از همان راه برگشت و توبه کامله نمود و ادای حقوق کرد و هرکس بر او حقی داشت او را از خود راضی ساخت و بالاخره از خوبان روزگار شد.

و نیز منقول است که شخصی از ثروتمندان بر واعظی گذشت که می گفت: «عجبت من ضعیف یعضی قویا؛ یعنی در شگفتم از بنده ناتوانی که مخالفت می کند امر خدای توانا .» را

این سخن در او اثر کرد و تمام گناهان را ترک نمود و رو به خیر آورد تا یکی از خوبان روزگار شد. شاید او بسیار کلمات موعظه و حکمت شنیده بود اما نجات کلی و بیداری او را خداوند در این کلمه قرار داده بود.

به عبدالله بن مبارک گفتند تا کی تو در طلب حدیث و علم هستی؟ گفت نمی دانم، شاید آن سخن که رستگاری من در آن است هنوز نشنیده باشم.

و لذا عالم ربانی مرحوم شیخ جعفر شوشتری در منبر دعا می کرد و عرض می نمود پروردگارا! مجلس ما را مجلس موعظه قرار ده. و می فرموده هنگامی مجلس موعظه است که شنونده اگر اهل معصیت است پشیمان شود و گناه را ترک کند و اگر اهل طاعت است، شوقش در زیادتی طاعت و سعی او در اخلاص بیشتر شود.

و بالجمله عالم و غیر عالم همه باید در مجلس وعظ به قصد اندرز گرفتن و متنبه شدن و عمل به آن حاضر شوند، نادان برای دانستن و دانا برای یادآوری. و اخبار وارده در فضیلت مجلس موعظه بسیار است و برای شناختن اهمیت آن کافی است دانسته شود موعظه غذای روح و حیاتبخش دل است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش مجتبی علیه السلام می فرماید: «أَخِي قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ» و رسوا کننده نفس و

شیطان و نجات دهنده از شرّ آنهاست و موجب برطرف شدن وساوس و اضطرابات و (24) پیدایش امنیت و آرامش خاطر است: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ هِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) چه اشخاصی که بواسطه فشار وساوس و خیالات شیطانی آماده انتحار (خودکشی) شدند و به وسیله برخورد بموعظه آرامش خاطری نصیبشان شده و قرار گرفتند ناگفته نماند کسیکه بمجلس موعظه و برخورد بکسی که او را موعظه کند دسترسی نداشته باشد باید از مراجعه بمواعظ مدونه بهره مند شود که در رأس آنها قرآن مجید است با دقت و تدبر در تفسیر آیات آن و بعد ترجمه و شرح نهج البلاغه و خطبه های بلیغه حضرت امیرالمؤمنین که شرح دهنده و بیان کننده آیات قرآن مجید است و بعد ترجمه جلد 17 بحارالانوار که مواعظ رسول خدا (ص) و ائمه هدی : را جمع نموده و بعد کتب اخلاقی مانند معراج السعاده نراقی و عین الحیوّه مجلسی و سایر کتابهاییکه در آنها مواعظ بزرگان دین نقل شده است²²